

از شهر واقعی تا شهر تخیلی با تأکید بر نقد جغرافیایی

فاطمه خان محمدی*، استادیار گروه زبان فرانسه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران
سمیه رستمی پور، دانشجوی دکتری، گروه زبان فرانسه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۷/۱۹

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۳/۱۱

چکیده

بعد از جنگ جهانی دوم و ویرانی‌های ناشی از آن، توجه به فضای زیستی به ویژه شهرها دو چندان می‌شود، شهرها در آفرینش اثر ادبی نقش مهمی ایفا می‌کنند و فضاهای شهری و فضاهای ادبی در چالشی سازنده با هم قرار می‌گیرند. متن ادبی این توانایی را دارد که مکان را با تمام ابعاد و قابلیت‌ها بازنمایی کند. در نقد جغرافیایی، شهر و فضاهای تشکیل‌دهنده آن نقش مهمی دارند و بازنمود مکان‌های واقعی در دنیای ادبیات به صورت‌های مختلف کانون توجه نقد جغرافیایی است. در نقد جغرافیایی، با تأکید بر آرای برتران و استفال، تأثیر متقابل فضای شهری در دنیای واقعی و تخیلی از نگاهی نو بررسی می‌شود و تصویری نوین بر پایه دیدگاه‌ها و عواطف انسانی ارائه می‌کند. فضاهای شهری در الهام بخشیدن به نویسندگان و خلق شهر تخیلی سهم بسزایی دارند. همچنین، معماران و شهرسازان می‌توانند از انگاره‌ها و ویژگی‌های شهر تخیلی در ساخت بهتر شهر واقعی الگوبرداری کنند و در ساخت دنیای واقعی، تخیل زیبا و خلاق نویسنده را به کار گیرند.

کلیدواژه‌ها: شهر واقعی، شهر تخیلی^۱، نقد جغرافیایی، ارجاعیت، تخیل

* Email: Phdfrench95@yahoo.com (نویسنده مسئول)

^۱ ville imaginaire

۱. مقدمه

از دیرباز، ادبیات همواره آینه تمام‌نمای شهرهایی در دل خویش بوده است. حضور شهر در متن، به سالیان دور برمی‌گردد. در ادبیات سنتی، شهر همچون چارچوب متن مطرح بوده و بررسی مکان در کنار سایر عوامل تشکیل‌دهنده اثر ادبی مانند داده‌های زمانی و مشخصات خالق اثر قرار می‌گرفته است.

اما در عصر حاضر، دنیا و محیط زیست بشر دستخوش تحولاتی شده است. عواملی همچون جنگ، استعمار، ویرانی، تخریب شهرها و دستاوردها و فناوری‌های نوین سبب شده است تا نمود فضای زیستی در آثار ادبی نیز تغییر کند. آنچه جنگ جهانی با خود به همراه داشت خرابه‌های شهرها بود که بر تغییر نگرش به فضاهای شهری در آثار ادبی بی‌تأثیر نبود.

جغرافیا بیش از هر زمان دیگر در آفرینش اثر ادبی هنرنمایی می‌کند. اهمیت جغرافیا در عصر حاضر سبب پیدایش نقد جغرافیایی شد. در این میان، برتران وستفال، نظریه‌پرداز معروف نقد جغرافیایی در قرن بیستم میلادی، به تأثیر فضای بیرونی در تولید اثر ادبی توجه بسزایی کرد و واقعیت بیرونی را در ادبیات مطرح کرد. اثر ادبی تا حد زیادی زاده انسان شهرنشین شد و در بستر رویارویی ادبیات و شهر، تأثیر متقابل انسان و شهر آشکار شد.

در مقاله حاضر سعی شده است به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود: آیا فضای بیرونی و شهر واقعی در شکل‌گیری و بازنمایی تصویر شهر تخیلی تأثیرگذار خواهد بود؟ چه رابطه‌ای میان شهر تخیلی و شهر واقعی وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، ابتدا نگاهی به نقد جغرافیایی می‌اندازیم و سپس به بررسی شهر واقعی و شهر تخیلی بر پایه دیدگاه نقد جغرافیایی، با تأکید بر اصل ارجاعیت^۱، خواهیم پرداخت.

۲. نقد جغرافیایی و محورهای آن

در قرن بیستم، توجه به حضور فضا و به‌ویژه شهرها، اهمیتی خاص پیدا کرد. بعد از جنگ جهانی دوم، مرزبندی جهان بسیار تغییر کرد و گسترده شدن شهرها سبب تغییر نگاه به آنها شد. در این برهه، علم جغرافیا، یا علم مطالعه مکان‌ها، بر سایر رشته‌ها تأثیر گذاشت. ادبیات

^۱ referentiality. (eng.) / référentialité (fr.). منظور از ارجاعیت، یافتن ردپای جهان واقعی در دنیای اثر است.

نیز به مثابه بستر شهرهای تخیلی، به نگرشی جدید روی آورد. از منظر ادبیات، مطالعه مکان‌های جغرافیایی بسیار جالب و قابل تأمل شد. نقد جغرافیایی، خوانشی نو از متون ادبی به دست داد. نخستین بار، برتران وستفال با طرح نقد جغرافیایی، سهم جغرافیا را مهم دانست و جغرافیا را رویکردی در نقد، تحلیل و تفسیر آثار ادبی و هنری برشمرد. او نظریه خود را در مقاله‌ای با عنوان «درباره نقد جغرافیایی در ادبیات» مطرح کرد.

در نقد جغرافیایی، تحلیل اثر ادبی بر داده‌های زمانی، مثل زندگی‌نامه نویسنده و روایت اثر، مبتنی نیست؛ بلکه بر داده‌های مکانی حاضر در متن ادبی استوار است. در این نقد، ترامرزی یا مرزشکنی^۱ وجود دارد و مرزها از میان برداشته می‌شوند؛ برای وارد شدن به فضاهاى جدید و بازنمایی آنها، خواه به صورت تخیلی و خواه واقعی، باید تمرّد کرد و پا را از مرزها فراتر گذاشت. سپس به ارجاعیت توجه می‌شود، یعنی چه رابطه‌ای بین اثر ادبی و جهان واقعی وجود دارد. فرض بر آن است که بین اثر ادبی و جهان پیرامون ارتباط پویا و متقابل وجود دارد و دنیای بیرون الهام‌بخش متن ادبی است و در کنش متقابل، اثر ادبی بر درک عمومی از فضای واقعی تأثیرگذار خواهد بود. «نقد جغرافیایی می‌تواند رابطه‌ای باشد میان فضای ارجاعی بیرونی و بازنمود آن؛ دعوتی به گذر از فضای جغرافیایی به فضای تخیلی در ادبیات، یا تصور فضای جغرافیایی و بازنمودهای آن در اثر ادبی؛ بازنمود فضاهایی که زندگی در آن جریان داشته و دارد، همراه با ارائه تصویر و نماد» (وستفال ۱۲۸).

مهم‌ترین اصول این نقد عبارت‌اند از: چندکانونی^۲، چندحسی^۳، چینه‌نگاری^۴ و بینامتنیت^۵.

در اصل چندکانونی به یک نگاه اکتفا نمی‌شود، بلکه همه نگاه‌ها، بومی و غیربومی، در بازسازی تصویر شهر مهم هستند. در بازنمایی یک مکان خاص، تنوع نگاه دارای اهمیت است. به طور مثال، برای بازنمایی تصویر شهر پاریس، متن‌های ادبی از دیدگاه نویسندگان مهاجر، ساکنان مستعمرات و گردشگرها، به اندازه نویسندگان فرانسوی مهم و درخور توجه‌اند.

¹ transgressivity
² multifocalization
³ polysensoriality
⁴ stratigraphy
⁵ intertextuality

در اصل چندحسی، بر اهمّیت همه حواسّ انسان تأکید می‌شود و همه حواسّ فرد در تفسیر شهر به یک اندازه اهمّیت دارند. «حواسّ از این نظر جغرافیایی هستند که به ما امکان می‌دهند در مکان جهت‌یابی کنیم، ارتباط میان مکان‌های مختلف را بیابیم و ویژگی‌های هر یک از آنها را تشخیص دهیم، چه مکان‌هایی که در آنها در حال تجربه‌ایم و چه مکان‌هایی که در گذشته در آنها تجربیاتی داشته‌ایم» (رادوی ۲۱۶). در چینه‌نگاری یا لایه‌نگاری به مقوله‌ی زمان و تأثیر آن بر مکان تأکید می‌شود. یگانه راه درک مکان توجّه به همه لایه‌ها و ابعاد آن است و مکان و زمان عناصر تفکیک‌ناپذیرند. بینامتنیت نیز به درک مکان از طریق متن و اثر اشاره دارد. در بینامتنیت برای بررسی تصویر شهر مراجعه به متون ادبی لازم است و با مطالعه متون ادبی می‌توان به تصویر واقعی‌تر از شهر تخیلی دست یافت.

۳. رابطه شهر تخیلی و شهر واقعی

رابطه ادبیات و شهر متأثر از رابطه تنگاتنگ خلاقیت و محیط زندگی بشر است تا جایی که، سرنوشت انسان به شهر وابسته است. اورحان پاموک در کتاب *استانبول، خاطرات* شهر می‌نویسد: «سرنوشت شهر همان سرنوشت انسان است» (پاموک ۱۹). شهر از فضایی واحد تشکیل نشده است و اجزای تشکیل‌دهنده خود را دارد. فضای شهری که از آن صحبت به میان می‌آید، فضایی واحد، اما در عین حال، مرکب از اجزای گوناگون است. در شهر، بازار، قهوه‌خانه‌ها، خیابان‌ها، رستوران‌ها، بناهای قدیم و جدید و بسیاری مکان‌های دیگر، جزیره‌هایی هستند که در کنار هم مجمع‌الجزایر شهر را شکل می‌دهند. در شهر، جابه‌جایی و تحرک وجود دارد و همین باعث شده است تا شهر از حالت ایستا و ساکن به مکانی پویا^۱ تبدیل شود. از دیدگاه نقد جغرافیایی، دید و نیازهای انسان حاکم بر شهر پویا و اجزای سازنده آن است و همچون یک مرجع بیرونی در اثر ادبی حضور دارد. شهر به‌مثابه شخصیت در اثر ادبی ایفای نقش می‌کند. چنان‌که گویی شهر احساس دارد، می‌اندیشد و سنگ صبور غم‌ها و دردها می‌شود؛ شهر مکان رنج، خاطره، شادی و زندگی است.

^۱ dynamique

اما شهر در اثر ادبی به یک شکل نمی‌آید و بازنمایی شهر به صورت‌های مختلف در متن بیشتر براساس اصل ارجاعیت شکل می‌گیرد. در ارجاعیت از شهر واقعی به شهر تخیلی و از واقعیت به متن گذر می‌شود. در ارجاعیت به بررسی رابطه میان دنیای واقعی و اثر ادبی و تأثیر مکان جغرافیایی بر شکل‌گیری و بازنمایی فضای شهری پرداخته می‌شود. ارجاعیت و مرز میان واقعیت و تخیل به سه شیوه بیان می‌شود: تطبیق مکانی^۱، درآمیختگی چندمکانی^۲، سیاحت لامکانی^۳ (وستفال ۱۶۹-۱۸۲).

در ارجاعیت همراه با تطبیق مکانی، میان تصویر شهر تخیلی و واقعیت بیرونی تطبیق کامل و روشن وجود دارد.

برای مثال، پاریس در رمان پاریس جشن بیکران ارنست همینگوی همان‌گونه است که در واقعیت وجود دارد. فرانسه در سفر به انتهای شب سلین باژتاب سراسر اروپای جنگ‌زده است. پاریس بالزاک، لایه پیشین شهر پاریس، یعنی قرن نوزدهم، را به تصویر می‌کشد و می‌توان آن را کاملاً به پاریس واقعی ارجاع داد. به عبارت دیگر، این فضاها در فضای جغرافیایی واقعی دارای ارجاعیت هستند. آدم‌های تخیلی همان‌هایی هستند که در فضای واقعی جغرافیایی سرنوشت خاص خود را دارند.

در ارجاعیتی که «درآمیختگی چندمکانی» هست، فاصله‌ها و مرزها از بین می‌روند و نوعی ترامیزی شکل می‌گیرد. نویسنده برای از بین بردن فاصله‌ها در ترسیم مکان واقعی و تبدیل آن به مکان تخیلی باید با تکیه بر تخیل خود مرزها را از میان بردارد و شهر را بازنمایی کند. در ارجاع دادن به «سیاحت لامکانی»، مکان تا حد امکان به کمال نزدیک شده است. از این میان، می‌توان به بیان آرمان‌شهر در آثار مولوی، شاعر بزرگ ایرانی، اشاره کرد: «کمال شهر آن است که همچون شهر سبنا مملو از مزرعه‌ها و مرغزارها و باغ‌ها باشد، چنان‌که در معاشرش از انبوهی میوه‌ها نتوان به‌آسانی گذر کرد» (مولوی ۲۶۵۷-۲۶۵۹). در نظر وستفال، آرمان‌شهر جایی است که ارجاع بیرونی ندارد و نویسنده با تخیل خود می‌تواند، با توجه به خواسته‌هایش، برای خود، آرمان‌شهر یا یک «جهان ممکن» دیگر بسازد. وستفال اعتقاد دارد آرمان‌شهر غیرمکان است و ارجاع بیرونی ندارد.

¹ homotopic consensus (eng.) /consensus homotopique (fr.)

² heterotopic interference (eng.) /brouillage hétérotopique (fr.)

³ utopian excursus (eng.) /excursus utopique (fr.)

به این ترتیب، شهر از مرزهای تخیل در اثر ادبی عبور می کند تا از جغرافیای واقعی به جغرافیای ذهنی و تخیلی وارد شود. در واقع، شهر، در نقشه جغرافیای واقعی، به واسطه تخیل، به مکانی تخیلی مبدل شده است. بنابراین، گاهی شهر در متن همان است که در دنیای واقعی وجود دارد، گاه مرز میان واقعیت و تخیل در هم آمیخته می شود و گاه، شهر فرسنگ‌ها دور از واقعیت شهرهای جغرافیایی است.

ارجاعیت و همه انواع آن در کنش متقابل^۱ میان مکان واقعی و مکان اثر ادبی قرار دارند. در کنش متقابل، جغرافیای واقعی بر جغرافیای ادبی تأثیر می گذارد و این تأثیر میان مکان و متن دوسویه است. نویسنده با الهام از شهر در جغرافیای واقعی، شهر تخیلی را می سازد و میان شهر تخیلی که زائیده تراوشات ذهنی نویسنده است و شهر واقعی ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. رودو در کتاب *شهرهای تخیلی در ادبیات فرانسه* می نویسد: «شهرها در یک فضای ذهنی شکل می گیرند. به محض اینکه نوشتار به میان می آید، طرح اولیه شهرهای تخیلی هم شکل می گیرد» (رودو ۳۹)؛ و پیر سانسو در تأثیر شهر واقعی بر نویسنده می گوید: «مکان واقعی شهری آن جایی است که ما را متحول می کند. ما در هنگام ترک آن دیگر کسی نیستیم که واردش شدیم» (سانسو ۳۲).

اثر ادبی با دنیای بیرون در تعامل است. وستفال این رابطه را دیالکتیک مکان-ادبیات-مکان می داند. این نوع رابطه سبب تکثر تصاویر شهری به وسیله مکان و بالعکس می شود. به عبارتی، اثر ادبی بر درک متقابل از فضای بیرونی تأثیرگذار است. در این کنش متقابل، چگونگی خوانش شهر در متن ادبی جایگاه ویژه‌ای دارد و می توان خوانش و تصویری را که نویسنده از شهر تخیلی ترسیم کرده است از خلال متن دریافت.

۴. خوانش شهر از طریق متن

شهرها آستن خلق آثار ادبی بوده‌اند، هستند و خواهند بود. شهرها در حکم زیست‌گاه انسان‌ها، مورد توجه بسیاری از نویسندگان و هنرمندان بوده‌اند. شهر واقعی بر

^۱ interaction

شکل‌گیری اثر ادبی تأثیر می‌گذارد و در عمل متقابل، از طریق اثر ادبی می‌توان تصویر شهر را درک کرد. از این رو، خالقان اثرهای ادبی شهرها را در کتاب‌هایشان بازسازی می‌کنند و خواننده شهر را به گونه‌ای دیگر می‌بیند. شهر را می‌شود مانند کتاب‌ها ورق زد و سیر تکاملی مکان و زمانش را دید. کتاب این بار خود شهری است که می‌شود وقایع‌اش را به نظاره نشست: شهر همچون متن است، متنی که باید آن را ورق زد و خواند. برای رولان بارت شهر یک «نوشتار»^۱ است (بارت ۲۶۵)؛ مکان به‌سان متنی است که قابلیت خوانده شدن دارد.

متن ادبی، با بهره‌گیری از تخیل، مکان را با تمام ابعاد و قابلیت‌ها بازنمایی می‌کند: «همان کاری که ژینو^۲ با روستای تری^۳ یو^۳ در جنوب غربی فرانسه می‌کند. او بدون نام بردن از روستا، و با درآمیختن مرزهای جغرافیایی، فضای آرام یک روستای برفی را به یکی از دلهره‌آورترین مکان‌های رمان قرن بیستم تبدیل می‌کند. ساکنان منطقه پس از خواندن رمان قطعاً شگفت‌زده می‌شوند» (عارضی ۶۴). زمانی که مکان یک متن شهری واقعی باشد، مکان متنی و مکان واقعی در چالشی سازنده قرار می‌گیرند و نتیجه آن تصاویر ادبی از یک شهر خاص خواهد بود. برای دریافت و درک تصویر شهر واقعی باید به مجموعه متن‌های ادبی توجه کرد. همان‌گونه که ذکر شد نقد جغرافیایی بر تکثر تأکید می‌کند و به این علت است که نه به یک متن، بلکه به متن‌ها باید استناد کرد. همچنین در هنگام خواندن یک شهر خاص، باید متن‌های ادبی در ادوار مختلف و از دیدگاه‌های مختلف در مورد مکان مورد نظر را بررسی کرد.

متن ادبی قادر است از منظرهای متفاوت شهر را به تصویر بکشد. اثر ادبی شهر واقعی را با تمام ویژگی‌هایش، چه به صورت «تطبیق مکانی» و چه به صورت «درآمیختگی چندمکانی» یا «سیاحت لامکانی» به تصویر می‌کشد. در تصویرسازی شهر از دیدگاه نقد جغرافیایی، به‌عنوان نقدی انسان‌محور، نگاه خاص یک نویسنده در مد نظر نیست، بلکه دیدگاه‌های مختلف در ارائه تصویر شهر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

^۱ écriture

^۲ Jean Giono، نویسنده معاصر فرانسوی، که در رمانش *Un roi sans divertissement* به تأثیر تخیل بر واقعیت می‌پردازد.

^۳ Trièves

در واقع، متن ادبی قادر است بازنمایی‌های متنوعی از یک مکان خاص ارائه دهد و در این بازنمایی‌ها نگاه بومی، خارجی و مهاجر به یک اندازه مهم است. حتی نباید احساسات و اندیشه‌های هرکدام از آنها در ارائه تصویر شهر تخیلی یا همان شهر-متن را نادیده انگاشت. به بیان دیگر، در بازنمایی شهر تخیلی، تکرر نگاه یا همان چندکانونی و چندحسی اهمیت دارد.

همچنین این مسئله مطرح است که شهرها معجزات طبیعت نیستند و ساخته دست بشرند. امپراتوری‌ها کاخ‌ها را بنا نهادند، مجسمه‌سازان مجسمه‌ها و تندیس‌ها را ساختند و نویسندگان شهرهای تخیلی را نوشته‌اند. همان‌گونه که شهرهای واقعی به‌همت انسان و بر پایه روابط و تفکر انسانی ساخته شده‌اند، شهرهای تخیلی نیز به‌دست نویسندگان خلاق بنا شده‌اند و در آنها روابط انسانی و تکریم دیدگاه‌های متفاوت و احساسات در کانون توجه است.

بنابراین، شهر تخیلی با تأثیر از شهری واقعی ساخته شده است. این شهر انسانی است؛ چراکه همه دیدگاه و متن‌ها در ساخت آن مهم هستند. نباید تلاقی نگاه‌ها موجب تحریف واقعیت شود. هر دیدگاهی به سهم خود باید در خور توجه باشد. نویسندگان متفاوت هرکدام با دیدگاه خود، در یک برهه زمانی، شهر را به تصویر می‌کشند.

برای مثال، لیلای سبار، نویسنده الجزایری تبار، در رمان خود با عنوان سن قرمز بود، رود سن را چنین توصیف می‌کند: «سن بو[ی] بدی داشت [...] جسدهایی که سن آنها را برده بود، معلوم شدند» (سبار ۶۳). اما نویسنده یوگسلاو، دانیلو کیش، پاریس را دل‌انگیز توصیف می‌کند:

«من به‌عنوان یک خارجی به پاریس نیامدم، بلکه مانند کسی بودم که در اعماق سرزمین‌های رؤیاهایش به زیارت رفته باشد، به سرزمین نوستالژی... چشم‌اندازها و مأمّن‌های بالزاک، انبان پاریس زولا، ملال پاریس بودلر در اشعار کوتاه منشور و پیرزن‌هایش و دورگه‌هایش همچنان‌که سارقان و فواحش در عطر تلخ گل‌های شر، سالن‌ها و درشکه‌های پروست، پل میرابوی آپولینر... مونمارت، پیگال، میدان کونکورد، بولوار سن میشل، شانزله‌یزه، رود سن... همه اینها صرفاً بوم‌های امپرسیونیستی محض بودند که نور خورشید بر آنها پخش شده بود و نام‌هایشان به رویاهای من حیات می‌بخشیدند...» (به نقل از کازانووا ۳۵-۳۶).

بنابراین، در تصویر ادبی از شهر واقعی، نگاه بومی، خارجی و مهاجر به یک اندازه مهم است؛ حتی احساسات و اندیشه‌های هر کدام از آنها در بازنمایی تصاویر شهر ادبی مورد توجه است. پس می‌توان گفت در ارجاعیت یا همان یافتن ردپای واقعیت در اثر ادبی اصول چندکانونی و چندحسی نیز وجود دارد. بررسی نشانه‌های واقعیت با در نظر گرفتن همه دیدها و حواس انسانی از ویژگی‌های قابل توجه نقد جغرافیایی و بیان واقعیت در اثر ادبی است.

۵. نتیجه‌گیری

از مقاله حاضر چنین برمی‌آید که مکان واقعی و مکان برگرفته از تخیل نویسنده جدا از هم نیستند و در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند. نقد جغرافیایی فقط انعکاس جغرافیا و فضا در ادبیات نیست، البته صرفاً مکان ادبی را نیز بازتاب نمی‌دهد، بلکه به تعامل میان انسان و مکان، به‌ویژه مکان شهری، می‌پردازد. این شهرها برگرفته از واقعیت هستند و گاهی منطبق بر واقعیت در اثر ادبی به تصویر کشیده می‌شوند. گاهی مرزهای واقعیت با تخیل درمی‌آمیزند و تصویری بدیع خلق می‌کنند. تخیل نویسنده با تأثیرات بیرونی خالق شهری می‌شود که برگرفته از خیال است و حتی شاید آرمان شهری باشد که همگان آرزویش را دارند.

شهر تخیلی با مکان واقعی در کنش متقابل قرار می‌گیرد. نتیجه این تعامل خلق شهری تخیلی است که در آن هیچ‌نگاهی بر دیگری برتری ندارد و همه دیدگاه‌ها در ساخت آن سهم بوده‌اند.

بنابراین، برای شناخت شهر، به همان اندازه که دفترچه‌های تبلیغاتی، عکس‌ها، فیلم‌ها، نقاشی‌ها، تابلوها، مجسمه‌ها و سفرها مهم هستند، متن‌های ادبی نیز در خور توجه‌اند و تصویرهای متفاوت شهری با دیدگاه‌های متنوع را بازنمایی می‌کنند. نقشه جغرافیایی و نقشه اثر ادبی شهرها، هر دو به یک اندازه، می‌توانند در درک فضای عمومی این مکان‌ها تأثیرگذار باشند.

مطالب ذکر شده تلاشی بود برای بازنمایی تصویر شهر واقعی با ارجاعیت بیرونی در فضای متن، آنجا که واقعیت، ملهم از تخیل، تصویری بدیع خلق می‌کند.

امید است شهرسازان به آثار ادبی توجه کنند و از احساسات نویسندگان خوش ذوق در ساختن شهرهایی زیبا و زیباتر بهره جویند. معماران و شهرسازان می‌توانند از ویژگی‌های شهر تخیلی در ساخت بهتر شهر واقعی الگوبرداری کنند و در ساخت دنیای واقعی، تخیل زیبا و خلاق نویسنده را به کار گیرند. واقعیت و تخیل به یک اندازه در کنار یکدیگر قادر به خلق شهرهای آرام، زیبا و مملو از عشق هستند. بدین ترتیب، «شهر-متن» می‌تواند به ساختن شهرهای واقعی کمک کند. در ساخت این شهرها همه دیدگاه‌های انسانی مشارکت دارند.

منابع

- پاموک، اورحان. *استانبول خاطرات و شهر*. ترجمه شهلا طهماسبی. تهران: نیلوفر، ۱۳۹۳.
- دادور، ایلمیرا. «گرد آبخوست تهران در ادبیات نوپرداز ایرانی». *نقدنامه هنر: خانه هنرمندان ایران*. شماره ۴: ۸۵-۹۹.
- عارضی حاجی‌حسن، غزاله و احسان حسینی. «نقد جغرافیایی به روایت وستفال». *نقدنامه هنر: خانه هنرمندان ایران*. شماره ۴: ۶۱-۷۳.
- کازانوا، پاسکال. *جمهوری جهانی ادبیات*. ترجمه شاپور اعتماد. تهران: مرکز، ۱۳۹۲.
- مولوی. *مثنوی معنوی*. براساس نسخه نیکلسن. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره، ۱۳۸۷.
- نامور مطلق، بهمن. «درآمدی بر نقد جغرافیایی». *نقدنامه هنر: خانه هنرمندان ایران*. شماره ۴: ۳۷-۵۹.
- Barthes, Roland. «Sémiologie et urbanisme», in *l'Aventure sémiologique*. 1985.
- Rodaway, Paul. *Sensuous Geographies, Body, Sense and Place*, London, New York: Routledge, 1994.
- Roudaut, Jean. *Les villes imaginaires dans la littérature française*. Paris: Hatier, 1990.
- Sansot, Pierre. *Poétique de la ville*. Paris: Edition Klincksieck, 1973.
- Sebbar, Leila. *La Seine était rouge*. Paris: Thierry Magnier, 1994.
- Westphal, Bertrand. *La géocritique*. Paris: Les Éditions de Minuit, 2007.
- Westphal, Bertrand. "Pour une approche géocritique des textes, esquisse", in *La géocritique, mode d'emploi*, Presse universitaire de Limoges, Coll. "Espaces humains", 2000.